

مواجهه با مرگ

شرق: «دوره انترنی پزشکی چیزی بیشتر از تماشای عمل پیچیده روده، برش‌دادن شکم و قطع‌کردن پاست؛ چیزی بیشتر از بستن چشم بیمار بعد از مرگ یا خارج‌کردن نوزاد از رحم مادر. دوره انترنی پزشکی فقط این نیست که دست یا پای بریده‌شده بیمار یا تکه‌ای از آن را توی سطل لعابی بیندازی. این هم نیست که مثل دم بجوسی به مدیر بیمارستان، دستیار جراح یا دستیار دستیار جراح». این آغاز کتاب «یخبندان» از توماس برنهارت است که اخیرا با ترجمه زینب آزمدن در نشر بیدگل منتشر شده است. «یخبندان» اولین اثر برنهارت است که اولین‌بار در سال ۱۹۶۳ به زبان آلمانی منتشر شد. مترجم کتاب در یادداشت ابتدایی اثر، توضیحاتی درباره آثار برنهارت و ویژگی‌های جهان داستانی او داده است.

برنهارت از مهم‌ترین نویسندگان ادبیات آلمانی‌زبان است که در دهم فوریه ۱۹۳۱ در اتریش به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۹ از دنیا رفت. او یکی از برجسته‌ترین و شناخته‌شده‌ترین شخصیت‌های ادبی قرن بیستم است و آثارش از بزرگ‌ترین دستاوردهای ادبیات آلمان پس از جنگ جهانی دوم به شمار می‌رود. مترجم کتاب، او را نویسنده‌ای عجیب و بی‌همتا می‌داند و درباره‌اش نوشته: «در دبینی عمیق او به همه چیز، طنز تلخ او و تمایزش به مونولوگ‌های طولانی می‌توان شباهت‌هایی با بکت یافت، با این حال برنهارت سبکی اصیل و منحصربه‌فرد دارد. نویسنده‌های آلمانی‌زبان کمی هستند که خوانندگانشان آثار آنها را چنین مصرا نه دنبال کنند. نویسنده‌های کمی هستند که از رهگذر بازی هوشمندانه‌شان با کلمات، چنین تصویری‌سازای‌های پرقدرت و دلهره‌آوری از آدم‌ها و مکان‌ها پدید آورند.»

برنهارت در آثارش عمدتا از جامعه روستایی اتریش می‌نویسد؛ جامعه‌ای که همچنان با تبعات دو جنگ جهانی روبه‌رو است. مترجم «یخبندان» به این نکته هم اشاره کرده که برنهارت در مقام یکی از پیشازان رادیکال ادبیات نهمیستی قرن بیستم، این اثر را در قالب جریان منور پیوسته و بی‌وقف‌های نوشته که بعدها به مشخصه بارز آثار او بدل شد. او می‌گوید که «یخبندان» نکوهش همه چیزهاست. از بزرگ گرفته تا کوچک، تراژدی–کمدی‌ای از موجودیت و هستی. با اینکه اولین اثر برنهارت است و ظرافت رمان‌های متأخرش را ندارد، اما نمود کم‌ظنری است از فوران شور و اشتیاق او به رویارویی با مرگ، نزدیک‌شدن به آن و شروح روایتی مفصل و متهورانه از عظمت عصره‌ای که به ندرت در تخیل کسی می‌گنجد. «یخبندان»، آن‌طورکه مترجم اثر نوشته، بلندترین و تلخ‌ترین و شاید نهمیستی‌ترین اثر برنهارت است و به طرز بی‌رحمانه‌ای صادق است. کتاب از نگاه دانشجویی روایت می‌شود که برای گذراندن دوره کارآموزی پزشکی به روستای کوچک ونگ در اتریش اعزام می‌شود. به پیوسته ترجمه فارسی «یخبندان» یادداشتی از لویی لانکین در پایان کتاب آمده که در آن توضیحاتی درباره ویژگی‌های این رمان داده شده است که در بخشی از آن می‌خوانیم: «مواجهه با مرگ، از طریق تصاویر اجزای تکه‌تکه‌شده بدن، تجربه‌ای هولناک و شوک‌آور است. برنهارت از این تصاویر به‌عنوان ابزاری برای تجربه خوانشی متفاوت استفاده می‌کند. خواننده با هر کلمه، بیشتر به درون ذهن آشفته، متناقض و تاریک نقاش اشراخ کشیده می‌شود. او شخصیتی باهوش اما طردشده از اجتماع است که به انزوا و دوری از هیاهوی شهر پناه برده است. بیان احساسات و افکار برای او به‌غایت دشوار است. به همین دلیل، دائما جملاتش را نیمه‌کاره رها می‌کند، مکت می‌کند، دوباره فکر می‌کند، از نو شروع می‌کند، تأمل می‌کند، حرف‌هایش را نقض می‌کند تا شاید سرانجام، گفت‌وگو با همدمش، راوی داستان را به نتیجه‌ای برساند. اینجاست که نبوغ برنهارت به شوک‌فالی کامل می‌رسد. او با هنرمندی تمام، سبک نگارش را با محتوای اثر پیوند می‌دهد تا عمیق‌ترین احساسات را به شکلی جامع و گیرا به تصویر بکشد. خواندن اثر برنهارت گاهی شبیه تجربه پرواز است؛ پیروازی از میان صفحات کلمات که در آن کلمات همچون نغمه‌های موسیقی درهم می‌آمیزند. در برابر نقاش، گاه با ذهنی شفاف و رنج‌دیده و گاه با روحی آشفته و تاریک روبه‌رو می‌شویم.»

کمی پیش اثر دیگری از برنهارت با عنوان «مقلد صدا» با ترجمه ناصر غیائی در نشر نو منتشر شده بود. «مقلد صدا» عنوان مجموعه داستانی از او است که آن‌طورکه در توضیحات خود کتاب آمده، ابتدا قرار بوده این مجموعه داستاتک «محتمل – نامحتمل» نامیده شود که می‌توان آن را توصیف دقیق صواندی داستاتک «مقلد صدا» دانست که درون‌مایه اصلی آنها مرگ است با طنز. مکان اغلب داستان‌های این مجموعه شهرهایی است در اتریش که مورد نیش و کنایه‌های برنهارت قرار می‌گیرد؛ اما او تنها به اتریش بسنده نمی‌کند و مکان برخی دیگر از این داستاتک‌ها را در دیگر کشورها و ازجمله ایران برمی‌گزیند. جمله‌های طولانی و پیچ‌درپیچ از دیگر ویژگی‌های قلم داستاتک‌های این کتاب است. در یکی از داستاتک‌های مجموعه «مقلد صدا» با عنوان «اجبار درونی» می‌خوانیم: «ماموران آتش‌نشان گرمس دادگاهی شده بودند؛ چون تشک نجات بازشده‌شان را در لحظه‌ای پس کشیده و پا به فرار گذاشته بودند که فرد خودکشی‌کننده، ساعت‌ها بود از لبه بیرونی دیوار خانه‌ای در طبقه چهارم در گرمس داشت پایینی‌ها را تهدید می‌کرد که می‌برد پایین و خودش را می‌کشد، واقعا هم بریده بود پایین. جوان‌ترین آتش‌نشان در برابر دادگاه اظهار داشت که خیلی ناغافل و از روی یک جور فشار درونی عمل کرده و وقتی دیده است که فرد خودکشی‌کننده به تهدیدش جامه عمل پوشانده، پا به فرار گذاشته بی‌آنکه تشک نجات را ول کند. از آنجا که بین شش مأمور آتش‌نشانی او قوی‌ترین‌شان بود، آن پنج نفر بقیه را هم همراه با تشک نجات با خود کشیده و برده است، آن‌هم درست در لحظه‌ای که فرد خودکشی‌کننده، یک دانشجوی شوربخش آن‌طورکه در روزنامه نوشته‌اند، روی میدان پایین خانه‌ای که مدت‌ها محکم به آن چسبیده بود، ترکیده بود و هیچ بعید نبود که خود آنها هم به زمین بیفتند و کم‌وبیش متحمل زخم‌های دردناکی بشوند. دادگاهی که این مأمور آتش‌نشانی، همان که به‌عنوان اولین نفر با تشک نجات گریخته بود و همان که چنان‌که آمد، قوی‌ترین و جوان‌ترین‌شان بود، به‌عنوان متهم اصلی در آن محاکمه می‌شد، توانست از متهم اصلی سلب مسئولیت و مانند پنج مأمور دیگر آتش‌نشانی گرمس، او را هم از اتهام تبرئه کند، اگرچه طبیعتا تواناسته بود از بی‌گناهی او یقین حاصل کند. ده‌ها سال است که آتش‌نشانی گرمس اصلا مشهور است به بهترین آتش‌نشانی دنیا.»



یخبندان

توماس برنهارت
ترجمه زینب آزمدن
نشر بیدگل



کیمیا میرعباسی

گفت‌وگو با کاوه میرعباسی به مناسبت انتشار رمان «قلعه اوترانتو» هوراس والپول

احضار روزگار سپری‌شده



پیام حیدر قزوینی

«قلعه اوترانتو» عنوان رمانی است از هوراس والپول که به دلیل آنکه آن را نقطه آغاز ژانر گوتیک در داستان‌نویسی می‌دانند از اهمیت زیادی در تاریخ ادبیات برخوردار است. این رمان در میانه قرن هجدهم منتشر شد، یعنی در اوج عصر روشنگری و این به‌نوعی تداوم گذشته تاریک در عصر روشن‌بینی جدید بود. مضمون بارز ادبیات گوتیک سلطه حفقان آور گذشته بر زمان حال است یا به تعبیری غلبه سرکوبگرانه دوران تاریک‌اندیشی بر روشن‌بینی عصر جدید. این مضمون اغلب در حاشیه‌ها و مکان‌های بسته و متروک نظیر دخمه‌ها، دهلیزها، صومعه‌ها و قلعه‌ها یا خانه‌های ییلاقی پرت‌افتاده رخ می‌دهد و فروپاشی و انحطاطی همراه با عذاب‌های روحی و جسمی را به تصویر می‌کشد. نویسنده این رمان، هوراس والپول، در سال ۱۷۱۷ در انگلستان

دارند یعنی اهمیت‌شان بیشتر از ارزش‌شان است. یکی همین «قلعه اوترانتو» است و دیگری «نادیا» از آندره برتون است که اولین داستان سوررئالیستی به شمار می‌رود. سومی «قلمرو این عالم» از آلخو کارپانتیه است که در حقیقت اولین رمان راهگشای رئالیسم جادویی است. البته در خود رمان اصطلاح رئالیسم جادویی به کار نرفته اما این سبک در این رمان تئوریزه شده است و به عنوان امر شگفت‌انگیز از آن یاد شده و بعد پیشگفتاری که کارپانتیه برای این رمان نوشته اولین متن تئوریک درباره رئالیسم جادویی است. رمان چهارم هم «بیراه» نوشته ژوریس کارل اوئیسمناس است که این نیز در حقیقت اولین رمان مکتب انحطاط به شمار می‌رود. این چهار رمان را عاقدانه و به عنوان آثاری که معرفی‌شان ضرورت داشت ترجمه کرده‌ام.

«قلعه اوترانتو» در عصر روشنگری و در دورانی منتشر می‌شود که خرد مدرن حاکم است و این رمان دقیقا خلاف جریان زمانه‌اش حرکت می‌کند. در روایت داستان با اشباح و مکان‌های متروک و تاریک و سرسبسته روبه‌رویم و با نوعی بازگشت به گذشته سروکار داریم. این تضاد چه ژانباتی در زمان انتشار رمان داشته است؟

این اتفاقا نکته جالبی است چون والپول در چاپ اول این کتاب مدعی شد که این رمان ترجمه دست‌نوشته‌های متعلق به قرن شانزدهم است. والپول سال‌های زیادی را در ایتالیا گذرانده بود و به ایتالیایی هم مسلط بود. او در چاپ اول «قلعه اوترانتو» ادعا کرد که این دست‌نوشته به یک راهب ایتالیایی تعلق داشته و او آن را در یک صومعه یافته است. وقتی این رمان را با این ادعای جعلی منتشر کرد، کتاب با استقبال زیادی روبه‌رو شد و مورد توجه قرار گرفت. بعد در چاپ دوم والپول اسم خودش را به‌عنوان نویسنده مطرح کرد و رمان را با عنوان «یک روایت گوتیک» منتشر کرد. این‌بار خیلی‌ها گفتند که این مزخرفات چیست که نوشته‌ای چراکه همان‌طورکه اشاره کردید این رمان برخلاف جریان و گرایش آن دوران نوشته شده بود. به هر حال «قلعه اوترانتو» وقتی به عنوان متنی متعلق به قرن شانزدهم منتشر شد با تمجید روبه‌رو شد اما وقتی والپول آشکار کرد که خودش این رمان را نوشته با واکنش منفی روبه‌رو شد. بعدها بود که ژانر گوتیک جایگاهش را پیدا کرد و به شاخه‌ها و گرایش‌های دیگری تقسیم شد.

«مهم‌ترین گرایش‌های ژانر گوتیک چیست؟

دو ویژگی اصلی از همان ابتدای پدیدآمدن ژانر گوتیک وجود

داشته است. یکی رمان‌های گوتیک متافیزیک مثل همین «قلعه اوترانتو» است که المان‌های ماوراءطبیعی مثل روح در آن دخالت دارند. جریان دیگر که سردمدار اصلی آن رادکلیف است با چند رمان مهمش مثل «اسرار اودولفو» و «ایتالیایی» که در این آثار در نهایت از تمام عناصری که ماوراءطبیعی به نظر می‌آیند رمزگشایی می‌شود و می‌بینیم که هیچ المان ماوراءطبیعی در داستان وجود نداشته است. این دو گرایش از آن زمان تا امروز وجود داشته و هر دو نمونه به موازات هم پیش آمده‌اند.

«ویژگی دیگری که در «قلعه اوترانتو» دیده می‌شود شباهت‌هایی فرمی و محتوایی این رمان با برخی نمایش‌نامه‌های شکسپیر است و انگار والپول عاقدانه عناصر شکسپیری را در رمانش جای داده است.

همین‌طور است. اولین کسی هم که به این شباهت اشاره کرد خود والپول بود. او مشخصا به چند المان اشاره می‌کند. یکی شباهتی است که میان این رمان با نمایش‌نامه «هملت» وجود



متولد شد و «قلعه اوترانتو» مشهورترین اثر او به شمار می‌رود. اما او به جز این رمان، در سال ۱۷۶۸ تراژدی «مادر مرموز» را به شعر سپید نگاشت، رساله «تردیدهای تاریخی در باب زندگانی و سلطنت شاه ریچارد سوم» را در مقام مورخ نوشت و رساله دیگری با عنوان «کنته‌ها و حکایت‌هایی از نقاشی در انگلستان» در چهار مجلد، اثری باارزش در زمینه تاریخ هنر به شمار می‌رود. برخی از ویژگی‌هایی که بعدها در گوتیک جنوبی و رمان‌های فاکتر تجلی یافتند، در این رمان دیده می‌شوند. «قلعه اوترانتو» چند سال پیش با ترجمه کاوه میرعباسی منتشر شده بود و اخیرا و پس از سال‌ها توسط نشر آفق به چاپ رسیده است. به مناسبت انتشار این رمان با کاوه میرعباسی درباره این رمان و اهمیت و ویژگی‌های ژانر گوتیک گفت‌وگو کرده‌ایم.

دارد. مثلا در هر دو اثر حضور شیخ را می‌بینیم و بعد مسئله انتقام‌گرفتن است. مسئله دیگر این است که عموی هملت پدر او را کشته و با مادر هملت ازدواج می‌کند. در رمان والپول نیز حاکم اوترانتو خیال دارد با عروس خودش ازدواج کند. زیان والپول در این رمان هم یادآور اثر شکسپیر است و به‌طور کلی او ارادت خاصی به شکسپیر داشته است.

«سروش‌ت شوم و تقدیرسستیزی که در روایت والپول دیده می‌شود به شکلی بعدها در گوتیک جنوبی و آثار فاکتر هم دیده می‌شود.

اگر سیر تحول ژانر گوتیک را دنبال کنیم در دوره‌های مختلف می‌توان این ویژگی‌ها را دید. به‌خصوص در قرن نوزدهم تأثیر «قلعه اوترانتو» و ژانر گوتیک در تعدادی از نویسندگان دیده می‌شود. مثلا این تأثیر در ادگار آلن پو دیده می‌شود. آلن پو اساسا اولین کسی بود که عناصر گوتیک را وارد داستان کوتاه کرد. این تأثیر در خواهران بروته هم وجود دارد. شارلوت با رمان «جین ایبر» و امیلی سا «بلندی‌های بادگیر» آثاری در گونه والای ژانر گوتیک پدید آوردند. در آن دوره نویسندگانی هم بودند که در ادبیات عامه‌پسند آثاری گوتیک منتشر کردند. این روند ادامه پیدا کرد تا به قرن بیستم رسید و اینجا شاهد گوتیک جنوبی در آمریکا هستیم که فاکتر و کورمک مک‌کارتی و تونی موریسون چهره‌های شاخصش هستند. جویس کرول اوتس یک سه‌گانه گوتیک نوشته که به‌نوعی پارودی گوتیک محسوب می‌شود. همچنین وقتی از سیر تکوین ژانر گوتیک صحبت می‌کنیم می‌بینیم که در قرن بیستم این ژانر از آرای فروید هم تأثیر می‌پذیرد. عقده ادیب و تروما که در آرای فروید حائز اهمیت هستند در گوتیک قرن بیستمی اثر گذاشته‌اند. همچنین رمان‌های ژانر خون‌آشامی نیز از دل ژانر گوتیک بیرون آمدند که از میان آنها می‌توان به «دراکولا»ی برام استوکر و «فرانکنشتاین» مری شلی اشاره کرد که همه از زیر رای ژانر گوتیک بیرون آمدند. از سوی دیگر رمانس گوتیک در ادبیات عامه‌پسند و غیرعامه‌پسند هم اهمیت زیادی دارد. نمونه شاخصی چون رمان «ریگبای» دافنه دوموریه راهگشای جریانی شد که تا همین امروز در ادبیات عامه‌پسند دنیا ادامه دارد.

«برخی از ویژگی‌های ژانر گوتیک که اشاره کردید در ژانر‌های دیگر هم دیده می‌شود. ژانر گوتیک با چه عناصر و چه ویژگی‌های متمایز می‌شود؟

در وهله اول باید به فضا اشاره کنم. امروز دیگر نمی‌توان ماجرای داستان را در قلعه روایت کرد اما فضاهای بسته و آن چیزی که هراس از محیط بسته نامیده می‌شود یک ویژگی مهم ژانر گوتیک است. به تعبیری می‌توان گفت که رمان‌های گوتیک، فضاهای بسته هولناک دارند و این فضا می‌تواند در هر جایی شکل بگیرد. این فضایی است که از آن نمی‌توان خارج شد و حتی می‌تواند یک جزیره باشد. ویژگی دیگر ژانر گوتیک غلبه گذشته بر زمان حال است. همیشه گناه با نفرین در گذشته وجود دارد و این نفرین هم می‌تواند جنبه متافیزیکی داشته باشد و هم می‌تواند مثلا جنبه ژنتیک داشته باشد و یک جور بیماری به واسطه توارث باشد. البته الزاما همه این‌ها در رمان‌های گوتیک نیست اما این دو ویژگی را می‌توان مهم‌ترین عناصر گوتیک دانست. بیوندهای خونی و مصیبت‌هایی که به واسطه یک پیوندها به وجود می‌آید یک ویژگی بارز این داستان‌ها است. به‌جز این‌ها، می‌توان به شخصیت‌های مرموز و رازآلود هم اشاره کرد که شخصیت اصلی داستان را در معرض خطر قرار می‌دهند.

«آیا نمونه شاخصی از رمان گوتیک در ادبیات داستانی ایران می‌توان یافت؟

«داستان جاوید» اسماعیل فصیح نمونه‌ای درخشان از ادبیات گوتیک در ادبیات خودمان است. این رمان یک گوتیک تمام‌عیار است که در اواخر دوران قاجار و اوایل دوران رضاشاه می‌گذرد و تمام المان‌های ژانر گوتیک در آن دیده می‌شود. زنده‌یاد اسماعیل فصیح از نویسندگانی بود که هم در ژانر پلیسی آثاری نوشت و هم در ژانر گوتیک. فکر می‌کنم «داستان جاوید» تنها نمونه موفق گوتیک در داستان ایرانی است. در سریال‌های تلویزیونی نیز «خانه‌ای در تاریکی» کاملا ویژگی‌های ژانر گوتیک را داشت.

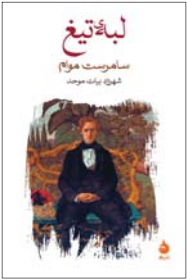
عطف

سرخورده از جنگ

شرق: «هرگز رمانی را این همه با تردید و نگرانی شروع نکردم‌ام. آن را رمان نامیدم چون نمی‌دانم چه نام دیگری باید بر آن بگذارم، قصه درازی برای گفتن ندارم و پایان داستاتم مرگ یا ازدواج نیست. مرگ می‌تواند پایان همه چیز و ازاین‌رو فرجامی بی‌چون‌وچرا برای قصه باشد، اما ازدواج هم قصه را خیلی خوب به سرانجام می‌رساند. پس آدم‌های باریک‌بین نباید آنچه را که بنا به عرف پایان خوش نامیده می‌شود به ریشخند بگیرند». این آغاز رمان «لبه تیغ» سامرست موام است که به‌تازگی چاپ تازه‌ای از آن با ترجمه شهرزاد بیات‌موحد در نشر ماهی منتشر شده است. موام چند داستان و رمانش را به شکل بیوگرافی نوشت که موفقیت زیادی هم به دست آوردند.

رمان «لبه تیغ» یکی از این آثار است که اولین‌بار در سال ۱۹۴۴ منتشر شد و از آثار مهم ادبیات انگلیسی قرن بیستم به شمار می‌رود. ویلیام سامرست موام، نویسنده مشهور انگلیسی، در ژانویه ۱۸۷۴ متولد شد و در دسامبر ۱۹۶۵ از دنیا رفت. او به‌عنوان نویسنده رمان و داستان کوتاه و همچنین نمایش‌نامه‌نویسی شناخته می‌شود. او برای تحصیل و کار به سراغ رشته پزشکی رفت. اما موفقیت کتاب اولش به حدی بود که پزشکی را کنار گذاشت و به صورت تمام‌وقت به نویسندگی پرداخت. سامرست موام در سال‌های حیاتش نویسنده‌ای پردرآمد بود و آثارش با استقبال زیادی روبه‌رو می‌شدند.

در ماجراهای رمان «لبه تیغ» به اروپای دهه سی می‌رویم و با تصویری از خیابان‌ها و کافه‌های لندن و پاریس مواجه می‌شویم. «لبه تیغ» به سرگذشت جوانی شوریده‌حال مربوط است که ناامید و سرخورده از وقایع جنگ جهانی اول، به نظم زندگی روزمره‌اش پشت می‌کند و با در پیش گرفتن سلوکی عرفانی تلاش می‌کند پاسخی برای پرسش‌هایش پیدا کند. داستان در سال‌های میانه دو جنگ جهانی رخ می‌دهد و قهرمان داستان که در جنگ اول جهانی حضور داشته، دلزده از وضعیت‌ی که در آن قرار دارد راهی متفاوت پیش می‌گیرد. در بخشی دیگر از رمان «لبه تیغ» می‌خوانیم: «پانزده سال بود که البوت تمپلین را می‌شناختم. نزدیک شصت سال داشت. مردی بود بلندقد، آراسته و خوش‌چهره. موهای پریش‌تیره و مجعدی داشت که آن‌قدر خاستری شده که با چهره‌اش جلوه‌ای خاص بیخشد. همیشه خوش‌لباس بود. پیراهن‌هایش را از شاروه می‌خرید، اما کت و شلوار، کفش و کلاهش را از لندن. در جنوب پاریس، در خیابان اعیان‌نشین سن‌گیمو، آپارتمانی داشت. آنها که از او خوششان نمی‌آمد می‌گفتند دلال است، و این اتهام سخت آشفته‌اش می‌کرد. او سلیقه و دانش خوبی داشت و بدون هیچ رنجشی می‌پذیرفت که در سال‌های دور، در نخستین روزهای اقامتش در پاریس، این دانش را در اختیار مجموعه‌داران ثروتمندی می‌گذاشته که قصد خرید تابلوهی داشته‌اند». تاکنون از رمان «لبه تیغ» چند اقتباس سینمایی صورت گرفته است. دیگر نکته قابل توجه درباره رمان این است که خود موام به‌عنوان نویسنده اثر در روایت داستان حضور دارد و ناظر آدم‌های رمان و ماجراهایی است که در آن رخ می‌دهد. در ابتدای رمان او تأکید می‌کند که قصه چندانی برای شرح‌دادن ندارد؛ با این حال بعدتر معلوم می‌شود که ما با داستانی مفصل و شخصیت‌های زیادی سروکار خواهیم داشت. بخش ابتدایی رمان که به‌ظاهر مقدمه‌ای برای کتاب است، در واقع بخشی از خود داستان است.



سامرست موام
ترجمه شهرزاد بیات‌موحد
نشر ماهی